

## مقاله علمی

# عاملیت اشیاء در بازتولید معنای جنگ ایران و عراق: خوانشی

## پسانسان‌گرایانه از ماشین جنگ

حامد طاهری کیا<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۱ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۱

### چکیده

این مقاله با هدف بازخوانی جنگ ایران و عراق از منظر پسانسان‌گرایی، به بررسی عاملیت اشیاء در بازتولید معنا و حیات جنگ می‌پردازد. پرسش محوری پژوهش این است که چگونه نیروهای غیربشری -از جمله اسلحه، لباس، عکس، و اشیاء روزمره- در شبکه‌ای از تعاملات انسانی و غیرانسانی، در شکل‌دهی به تجربه زیسته، حافظه جمعی و نظام معنایی جنگ نقش ایفا کرده‌اند. چارچوب نظری مقاله بر مبانی اندیشه‌های برایان ماسومی، ارین منینگ، و دلوز و گتاری استوار است که در آن زندگی به‌مثابه شبکه‌ای از نیروهای درهم‌تنیده فهم می‌شود و عاملیت از انحصار انسان خارج می‌گردد. روش پژوهش کیفی و مبتنی بر تحلیل ریزوماتیک داده‌های گردآوری‌شده از مصاحبه‌ها، یادداشت‌ها، عکس‌ها و متون خاطرات جنگ است. یافته‌ها نشان می‌دهند که ماشین جنگ ایران و عراق نه فقط سامانه‌ای نظامی، بلکه شبکه‌ای پویا از بدن‌ها، اشیاء و تکنیک‌ها بوده است که از خلال آن معنا، حافظه و زیست روزمره بازتولید ده بوند. اشیاء در این شبکه، به‌جای ایفای نقش ابزاری، به کنشگرانی فعال تبدیل شده که در تعامل با بدن و فضا، دلالت‌های فرهنگی و عاطفی تازه‌ای را پدید آورده بودند. نتیجه نهایی پژوهش تأکید می‌کند که فهم جنگ به‌مثابه ماشین پسانسانی، امکان بازاندیشی و بازتعریف نسبت انسان با ماده، تکنیک و معنا را فراهم می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: عاملیت، اشیاء، جنگ، پسانسان‌گرایی.

## مقدمه

جنگ ایران و عراق به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و طولانی‌ترین رخدادهای سیاسی و فرهنگی در تاریخ معاصر ایران، نه فقط در میدان نبرد بلکه در لایه‌های عمیق حافظه جمعی و حیات فرهنگی جامعه ایرانی حضور دارد. در روایت‌های رسمی و تاریخی، این جنگ اغلب از منظرهای سیاسی، نظامی، یا ایدئولوژیک تحلیل شده است؛ گویی کنشگران اصلی آن فقط انسان‌ها هستند؛ فرماندهان، سربازان، سیاست‌مداران یا قربانیان. اما ورای این روایت‌ها، جهانی از اشیاء، فضاها، اصوات و نیروهای مادی وجود دارد که در سکوت خود، سهمی تعیین‌کننده در تجربه و بازتولید معنای جنگ داشته‌اند. در واقع، جنگ نه فقط به‌مثابه نبردی میان انسان‌ها، بلکه به‌عنوان شبکه‌ای از نیروهای انسانی و غیرانسانی رخ داده است که در تعامل مداوم، زندگی و مرگ، معنا و ماده را به‌طور هم‌زمان می‌سازند و ویران می‌کنند.

در پژوهش حاضر، جنگ ایران و عراق از منظر پسانسان‌گرایی<sup>۱</sup> بازخوانی می‌شود؛ رویکردی که می‌کوشد از منطق انسان‌محور فاصله گیرد و امکان فهمی تازه از عاملیت، بدن، شیء و زندگی در موقعیت‌های حاد انسانی بیابد. این مقاله بر این فرض استوار است که در میدان جنگ، اشیاء -از اسلحه و لباس گرفته تا چفیه، عکس، سنگر یا حتی خاک- نه ابزارهای منفعل بلکه کنشگرانی مؤثر در تولید معنا و تجربه بودند. اشیاء در تماس با بدن‌ها و فضاها، شبکه‌ای از نیروهای مادی و عاطفی می‌سازند که در آن تجربه جنگ شکل می‌گیرد. چنین نگاهی به معنای گذار از روایت‌های خطی و سلسله‌مراتبی به سوی فهمی ریزوماتیک<sup>۲</sup> از جنگ است؛ فهمی که در آن روابط افقی، جریان‌های نامرئی، و تأثیرهای پیش‌زبانی در مرکز توجه قرار می‌گیرند.

رویکرد پسانسان‌گرایی که از دل فلسفه معاصر، به‌ویژه اندیشه‌های دلوز<sup>۳</sup> و گتاری<sup>۴</sup>، برایان ماسومی<sup>۵</sup>، ارین منینگ<sup>۶</sup>، و کارن باراد<sup>۷</sup> برخاسته، بر درهم‌تنیدگی انسان، ماده و تکنولوژی تأکید

1 Posthumanism

2 Rhizomatic

3 Deleuze

4 Guattari

5 Brian Massumi

6 Erin Manning

7 Karen Barad

دارد. در این افق، جهان نه از سوژه‌ها و ابژه‌ها بلکه از نیروهای پیوسته و متأثر از یکدیگر ساخته می‌شود. دلوز و گتاری با طرح مفهوم «ماشین جنگ<sup>1</sup>» و «ریزوم»، امکان درک جنگ را به‌مثابه شبکه‌ای از پیوندها و گسست‌ها فراهم می‌کنند که در آن نیروهای متکثر انسانی و غیرانسانی درگیر فرآیند تولید معنا هستند (Deleuze, & Guattari, 1987). براین ماسومی این منطق را با مفهوم «شدت» و «تأثیر» بسط می‌دهد و نشان می‌دهد که کنش در سطح پیش‌زبانی، عاطفی و حسی رخ می‌دهد، نه فقط در سطح بازنمایی یا آگاهی انسانی. از این منظر، جنگ مجموعه‌ای از جریان‌های شدت‌مند است که در بدن‌ها، صداها، اشیاء و فضاها حرکت می‌کنند. ارین مینینگ نیز با تمرکز بر مفاهیم «ژست خُرد» و «تکنیستی»، بر آن لحظات ظریف و نادیدنی تأکید دارد که در آن نیروهای زیستی و مادی در تماس، کیفیت‌های تازه‌ای از تجربه و معنا پدید می‌آورند (Manning, 2016). این مفاهیم به پژوهش حاضر اجازه می‌دهند تا جنگ را نه به‌عنوان واقعه‌ای به‌طور صرف انسانی، بلکه به مثابه فرآیند خلاقِ درهم‌تنیدگی نیروها بازخوانی کند.

از این منظر، جنگ ایران و عراق دستگاهی فرهنگی و زیستی است که در آن بدن و شیء، تکنیک و عاطفه، هم‌زمان در حال تولید معنا هستند. بدن رزمنده در تماس با ابزار جنگی، لباس نظامی یا سنگر، به میدان ظهور نیروهای مادی و عاطفی تبدیل می‌شود. اشیاء حامل حافظه‌اند، نه از آن رو که انسان معنا بر آن‌ها فراقنی کرده است، بلکه به این دلیل که خود در فرایندهای تأثیر، شدت و تماس، در تولید معنا مشارکت دارند. از این رو، پرسش اصلی این مقاله آن است که چگونه اشیاء در شبکه ماشین جنگی ایران و عراق به عاملیت فرهنگی دست می‌یافتند؟ و چه نقشی در بازتولید معنا، حافظه و زیست روزمره ایرانیان ایفا می‌کردند؟

هدف این مقاله بازاندیشی در تجربه جنگ از خلال عاملیت اشیاء و نیروهای غیرانسانی است. با تمرکز بر میدان‌های تماس میان بدن‌ها و اشیاء، پژوهش حاضر می‌کوشد لایه‌های مادی و عاطفی جنگ را آشکار سازد؛ لایه‌هایی که در روایت‌های رسمی و گفتمانی نادیده گرفته شده‌اند. این مطالعه نشان می‌دهد که فهم جنگ نه در سطح بازنمایی‌های کلان، بلکه در جزئیات روزمره، در تماس‌های مادی و در حرکات خُردی نهفته است که تجربه زیسته جنگ

1 War machine

را می‌سازند. از این منظر، بازخوانی جنگ ایران و عراق در افق پساانسان‌گرایی، راهی برای فهم تازه‌ای از حافظه جمعی ایرانی نیز می‌گشاید؛ حافظه‌ای که نه فقط انسانی، بلکه مادی، حسی و تکنیکی است.

## ادبیات پیشین

ادبیات پژوهشی درباره جنگ در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که تجربه جنگ تنها از خلال روایت‌های انسانی یا تحلیل‌های نظامی قابل فهم نیست و باید آن را در نسبت با جهان اشیاء، مواد و فضاها نیز بررسی کرد. در مطالعات فرهنگ مادی جنگ، پژوهشگرانی چون نیکلاس ساندرز<sup>۱</sup> (۲۰۰۴) در کتاب *فرهنگ مادی، حافظه و جنگ جهانی اول*<sup>۲</sup> نشان داده‌اند که اشیاء جنگی -از تکه‌فلزها و بقایای سنگرها گرفته تا عکس‌ها، نامه‌ها و وسایل روزمره- نه یادگارهایی منفعل، بلکه حاملان حافظه، عاطفه و بدن‌مندی‌اند. در همین راستا، لئورا آسلندر<sup>۳</sup> و تارا زارا<sup>۴</sup> (۲۰۱۸) در کتاب *اشیاء جنگ*<sup>۵</sup> نشان می‌دهند که اشیاء جابه‌جا شده در جنگ‌ها چگونه می‌توانند هویت و تداوم حیات اجتماعی افراد را حفظ کنند و حتی تجربه‌های جنگی را بازتولید نمایند.

در سطح نظری، رویکردهای پساانسان‌گرایی امکان شکل‌دهی چشم‌اندازی متفاوت درباره جنگ را فراهم کرده‌اند. اریکا کودورث<sup>۶</sup> و استیو استیونز<sup>۷</sup> (۲۰۱۵) در مقاله *راه پساانسانی جنگ*<sup>۸</sup> توضیح می‌دهند که جنگ یک وضعیت چندعاملی است که در آن انسان، ماشین، ماده و فناوری به صورت شبکه‌ای مشترک عمل می‌کنند. این رویکرد با نظریه‌های عاملیت اشیاء همسو است. برای مثال، لیزلوت سورما-یلتش<sup>۹</sup> (۲۰۱۰) در مقاله *درباره عاملیت چیزها و مصنوعات*<sup>۱۰</sup> نشان می‌دهد که اشیاء می‌توانند روایت‌ها و کنش‌های انسانی را شکل دهند و

1 Nicholas J. Saunders

2 Material Culture, memory and the First World War

3 Leora Auslander

4 Tara Zahra

5 Objects of war

6 Erika Cudworth

7 Steve Stevens

8 The posthuman way of war

9 Lieselotte Saurma-Jeltsch

10 About the agency of things, of objects and artefacts.

به‌عنوان شرکای معنایی در تجربه انسانی مشارکت کنند. جولیا سونلتینر<sup>۱</sup> (۲۰۲۴) در مقاله زیست‌نامه‌مند شدن اشیاء پس از جنگ و آوارگی<sup>۲</sup> نشان می‌دهد که اشیاء روزمره مانند نامه، دفترچه یا لباس چگونه به حاملان زیست‌نامه فردی تبدیل می‌شوند و تجربه‌های جنگ، دوری، جابه‌جایی و آسیب‌پذیری را در خود نگه می‌دارند.

در حوزه حافظه‌پژوهی، مادی‌بودگی اشیاء نیز مورد توجه جدی قرار گرفته است. پژوهشگرانی چون کیت هاجکین<sup>۳</sup> و سوزن ردستون<sup>۴</sup> (۲۰۰۳) در مجموعه گذشته مناقشه برانگیز؛ سیاست‌های حافظه<sup>۵</sup> استدلال می‌کنند که حافظه نه فقط در ذهن، بلکه در بدن، فضا و اشیاء لانه می‌کند و همین اشیاء هستند که محرک فعال‌شدن حافظه می‌شوند. این موضوع در پژوهش‌های تصویری و آرشیوی نیز مشاهده شده است. برای نمونه، آرشیو بین‌المللی «آرشیو منازعات مدرن»<sup>۶</sup> نشان می‌دهد که عکس‌ها و اشیاء جنگی چگونه حافظه جمعی را شکل می‌دهند و روایت‌های فرودست یا غیررسمی جنگ را زنده نگه می‌دارند.

در زمینه جنگ ایران و عراق، چنین رویکردهای مادی و پسانسانی کمتر توسعه یافته‌اند. پژوهش‌های ایرانی به‌طور عمده تاریخی-نظامی یا ایدئولوژیک-روایی بوده‌اند، اما برخی آثار جدیدتر نشان می‌دهند که حافظه جنگ در ایران در نشانه‌های بصری، اشیاء فرهنگی و آیین‌های روزمره نیز بازتولید می‌شود. برای مثال، محمدمهدی فرزبد و حیدر جانعلی‌زاده چوب‌بستی در پژوهش‌های خود بر حافظه جمعی جنگ تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که اشیاء، تصاویر و نشانه‌ها بخشی از زیست حافظه‌ای جامعه پساجنگ ایران را تشکیل می‌دهند (فرزبد و همکاران، ۱۳۹۷). با این حال، هنوز پژوهشی که عاملیت اشیاء را در سطحی پسانسانی تحلیل کند و آن را در بافت جنگ ایران و عراق بگنجانند، نادر است. پژوهش حاضر به‌طور دقیق در پاسخ به این خلأ شکل گرفته است و می‌کوشد نشان دهد که چگونه اشیائی چون عکس، کاغذ، چفیه، لباس، سنگر، دیوار و تابلوهای جبهه در تولید تجربه جنگ نقش فعال داشته‌اند و چگونه مادیت آن‌ها فهمی تازه از زندگی جنگی، بقا، احساس و حافظه را ممکن می‌کند.

1 Julia Sonleitner

2 The becoming of biographic objects after war and forced displacement

3 Kate Hodgkin

4 Susannah Radstone

5 Contested Pasts; The Politics of Memory

6 Archive of Modern Conflict

## چارچوب نظری

چارچوب نظری این پژوهش در پی آن است که با تکیه بر پارادایم پسانسان‌گرایی، درک تازه‌ای از نسبت میان انسان، اشیاء و ماشین جنگ در بستر جنگ ایران و عراق ارائه دهد. این چارچوب، نه صرفاً مجموعه‌ای از نظریات فلسفی، بلکه تلاشی برای بازسازی منطق هستی‌شناختی جنگ به‌مثابه شبکه‌ای از نیروها و کنش‌هاست؛ شبکه‌ای که در آن زندگی، تکنیک، بدن و اشیاء در پیوندی مداوم قرار دارند و معنا از خلال همین پیوستگی‌ها و گسست‌ها پدید می‌آید. در این دستگاه مفهومی، جنگ نه رخدادی فقط انسانی، بلکه فرآیندی پویانده و چندلایه است که نیروهای انسانی و غیرانسانی در آن به‌طور هم‌زمان درگیر خلق و دگرگونی معنا هستند.

در این چشم‌انداز، نخستین گسست از انسان‌محوری رخ می‌دهد. در سنت‌های متعارف اندیشه غربی، انسان به‌عنوان مرکز جهان و سرچشمهٔ معنا در نظر گرفته می‌شد. اما در تفکر پسانسان‌گرایی، چنین مرکزیتی از میان برداشته می‌شود و زندگی به مثابه جریانی از نیروها و تأثیرها فهم می‌گردد. دلوز و گتاری (۱۹۸۷) در کتاب *هزار فلات*<sup>۱</sup> از مفهوم «ریزوم» برای توصیف همین وضعیت بهره می‌برند: شبکه‌ای از روابط افقی، سیال و چندجهتی که در آن هیچ مرکز، هرم یا نظم از پیش تعیین‌شده‌ای وجود ندارد. این تصویر ریزوماتیک (Masny, 2013) از جهان، بنیان نظری پژوهش حاضر است، زیرا جنگ در این افق دیگر نه خطی و دوگانه (پیروز/شکست‌خورده، قهرمان/دشمن)، بلکه پهنه‌ای از نیروهای متکثر است که در هم نفوذ می‌کنند، به هم متصل می‌شوند و از هم می‌گریزند. ماشین جنگ، در چنین خوانشی، نه دستگاهی فرمان‌پذیر از سوژه انسانی، بلکه مجموعه‌ای از فرآیندهاست که در آن بدن رزمنده، ابزار جنگی، اشیاء روزمره و حتی عناصر طبیعی مانند خاک، باد و صدا به‌طور مداوم در حال تولید و بازتولید واقعیت جنگ هستند.

در این میان، مفهوم ماشین نزد دلوز و گتاری نقشی محوری دارد. آنان ماشین را نه به‌معنای سازه‌ای مکانیکی، بلکه به‌عنوان سازوکار تولید درک می‌کنند؛ ماشینی که هر لحظه در پیوندی تازه میان نیروها پدیدار می‌شود (Deleuze & Guattari, 1987). جنگ نیز، به‌زعم ایشان، نوعی

«ماشین اجتماعی» است که بدن‌ها و اشیاء را در مسیر جریان‌های قدرت، میل و معنا درگیر می‌سازد. در چارچوب مقاله حاضر، این فهم از ماشین به ما اجازه می‌دهد تا جنگ ایران و عراق را به‌مثابه دستگاهی از تولید معنا و زندگی بررسی کنیم؛ دستگاهی که در آن اسلحه، لباس، عکس و یادگاری‌ها نه ابزار، بلکه گره‌گاه‌هایی از شبکه حیات‌اند که در فرآیند خلق معنا شرکت دارند. بدین‌سان، جنگ به میدان ظهور نیروهای انسانی و غیرانسانی بدل می‌شود، جایی که مرز میان ذهن و ماده، انسان و شیء، و زندگی و فنا از میان برداشته می‌شود.

اما این شبکه نیروها در خلأ عمل نمی‌کند. آنچه به این نیروها جان می‌بخشد، شدت و تأثیر است؛ مفاهیمی که برایان ماسومی با بسط اندیشه‌های دلوزی صورت‌بندی می‌کند. او در آثار خود (Massumi, 2015; 2002) بر این باور است که جهان از جریان‌های شدت‌مند تشکیل شده است؛ نیروهایی که در سطحی پیش‌آزمایی و پیش‌آشناختی عمل می‌کنند. این شدت‌ها همان نیروی حیات‌بخشی‌اند که به هر چیز - اعم از بدن، شیء یا تصویر - امکان دگرگونی و کنش می‌دهند. در میدان جنگ، شدت‌ها خود را در لرزش بدن‌ها، صدای انفجار، بوی خاک سوخته، یا حرکت جزئی یک اسلحه نشان می‌دهند؛ رخدادهایی که در نگاه نخست حاشیه‌ای و بی‌اهمیت به نظر می‌رسند، اما در واقع حامل انرژی‌های عاطفی و معنایی عظیمی هستند. از دید ماسومی، معنا همیشه پس از تأثیر می‌آید؛ تأثیر، نخستین و خام‌ترین سطح تماس انسان با جهان است. از این رو، فهم جنگ نه از مسیر روایت‌های عقلانی یا تاریخی، بلکه از رهگذر همین تأثیرهای پیش‌آزمایی ممکن می‌شود.

در این مقاله، این ایده به ما امکان می‌دهد تا جنگ را نه بر اساس گفتار رسمی یا قهرمانی، بلکه در سطح تجربه‌های جزئی و احساسی بازخوانی کنیم: در تیدگی بدن رزمنده با اسلحه، در تلاش برای ثبت خود به‌واسطه عکاسی و کاغذ و خودکار، در لباس‌های نظامی و کارت‌های هویتی که جهت بدن مرد شهروند را به بدن مرد رزمنده تغییر می‌داد. هر یک از این رخدادها، شدت‌هایی‌اند که معنا را از دل تماس نیروها می‌زاینند. در نتیجه، میدان جنگ بدل به عرصه‌ای از «تأثیر متقابل» می‌شود؛ جایی که انسان و غیرانسان، بدن و شیء، در وضعیت دگرگونی دائمی قرار دارند.

ادامه این خط فکری در آثار ارین مینینگ<sup>۱</sup> به ظرافت بیشتری می‌رسد. او در کتابش (Manning, 2016) مفهوم «ژست خرد<sup>۲</sup>» را برای توصیف آن لحظه‌های ظریف و نامرئی به کار می‌برد که در آن تغییری کوچک اما بنیادین در وضعیت تجربه رخ می‌دهد. ژست خرد، حرکتی است در حاشیه، میان بودن و نبودن، میان قصد و بی‌قصدی؛ لحظه‌ای که هنوز در زبان شکل نگرفته، اما در بدن حس می‌شود. در این پژوهش، ژست خرد ابزار مفهومی مهمی برای فهم تعامل میان بدن و اشیاء در جنگ است. هر تماس، هر حرکت و هر نگاه می‌تواند ژستی خرد باشد که وضعیت را دگرگون کند. رزمنده‌ای که نارنجک را لمس می‌کند، عکسی که از جیب سربازی بیرون می‌افتد، یا بوی خاکی که درون سنگر می‌پیچد؛ همه این‌ها لحظاتی از تأثیر و دگرگونی‌اند که معنا را می‌سازند.

مینینگ همچنین از مفهوم «تکنیستی» برای نشان دادن رابطه درونی میان تکنیک و زندگی بهره می‌برد. تکنیک در این معنا، نه ابزار صرف، بلکه فرآیندی زنده و مولد است که از دل تکرار، تفاوت می‌آفریند. تکنیستی لحظه‌ای است که در آن بدن، شیء و فضا در کنش مشترک قرار می‌گیرند و کیفیت تازه‌ای از تجربه پدید می‌آید. در میدان جنگ، این کیفیت را می‌توان در نحوه استفاده از ابزار، در سازگاری بدن با مکان، یا در ریتم حرکات جمعی رزمندگان مشاهده کرد. هر عمل، هر تکرار، حامل امکانی برای تفاوت است و همین تفاوت‌ها شبکه جنگ را زنده نگه می‌دارند. در اینجا تکنیک از کنترل انسانی فراتر می‌رود و به نیرویی خودمختار و پویا بدل می‌شود که در تولید معنا و حافظه مشارکت دارد.

بر پایه این مفاهیم، چارچوب نظری مقاله بر سه محور به هم پیوسته استوار می‌شود: نخست، ریزوم به‌عنوان منطق شبکه‌ای حیات و جنگ؛ دوم، شدت به‌عنوان نیروی بنیادین تأثیرگذاری؛ و سوم، ژست خرد و تکنیستی به‌عنوان خرده‌حرکات و کیفیت‌هایی که امکان دگرگونی را فراهم می‌سازند. این سه محور، در پیوند با یکدیگر، تصویری از جنگ ارائه می‌دهند که در آن مرز میان انسان و غیرانسان در هم می‌شکند. جنگ ایران و عراق، در این افق نظری، نه تنها به‌مثابه میدان نبرد، بلکه به‌عنوان ماشین فرهنگی و حسی فهمیده می‌شود؛ ماشینی که در آن زندگی و مرگ، ماده و معنا، تکنیک و بدن، در رابطه‌ای پیچیده و در حال دگرگونی دائمی به هم تنیده‌اند.

1 Erin Manning  
2 Micro gestures

در نهایت، این چارچوب نظری در خدمت هدف مقاله قرار می‌گیرد: فهم ماشین جنگ به‌مثابه دستگاهی زنده و چندسطحی از نیروها. با استفاده از مفاهیم دلوزی چون ریزوم و ماشین، ایده ماسومی درباره شدت و تأثیر، و نگاه مینینگ به ژست خرد و تکنیسیتی، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که در جنگ ایران و عراق، اشیاء نه فقط بازتاب تجربه انسانی، بلکه کنشگرانی مؤثر در تولید معنا و حافظه بوده‌اند. بدین ترتیب، پسانسان‌گرایی در اینجا نه فقط نظریه‌ای انتزاعی، بلکه افقی برای بازاندیشی در تجربه جنگ است؛ افقی که در آن زندگی از دل ویرانی زاده می‌شود و معنا از پیوند میان انسان و شیء شکل می‌گیرد.

### روش پژوهش

روش این پژوهش بر مبنای رویکرد کیفی و در چارچوب پارادایم پسانسان‌گرایی طراحی شده است؛ پارادایمی که هدف آن فهمیدن تجربه جنگ در نسبت با شبکه‌ای از نیروهای انسانی و غیربشری است. از آنجا که مقاله بر مفاهیمی چون ریزوم، شدت، ژست خرد و تکنیسیتی استوار است، روش پژوهش نیز باید بتواند این درهم‌تنیدگی را نشان دهد. به همین دلیل تحلیل ریزوماتیک به‌عنوان روش اصلی به کار گرفته شد؛ روشی که برخلاف الگوهای طبقه‌بندی‌شده و سلسله‌مراتبی، از خطی‌سازی تجربه پرهیز می‌کند و داده‌ها را همچون شبکه‌ای از گره‌ها، حرکت‌ها و پیوندهای در حال شدن می‌خواند. در این نوع تحلیل، معنا از دل تماس‌ها، جابه‌جایی‌ها و شدت‌هایی پدید می‌آید که میان داده‌ها جریان پیدا می‌کند، نه از یک ساختار تحمیل‌شده یا الگوی پیشینی.

گردآوری داده‌ها در این پژوهش بر پایه منطق همین رویکرد انجام گرفت. داده‌ها تنها به گفتار و روایت انسانی محدود نبودند؛ بلکه برعکس، اشیاء، تصاویر، فضاها و مواد نیز به‌عنوان بخش جدایی‌ناپذیر تجربه جنگ و اسارت جمع‌آوری شدند. مصاحبه‌های نیمه‌ساخت‌یافته با رزمندگان و آزادگان، عکس‌های باقی‌مانده از جبهه و کمپ‌های اسارت، متون خاطرات، یادداشت‌های روزانه، دست‌نوشته‌ها، و مشاهدات آرشیوی از لباس‌ها، چفیه‌ها، سلاح‌ها، دیوارنوشته‌ها و تابلوهای جبهه همگی به‌عنوان «داده» در نظر گرفته شدند. بر اساس پاپیهس رویکرد پسانسان‌گرایانه، این اشیاء و تصاویر نه ضمایمی بر روایت انسانی، بلکه خود گویا و

حامل جریان‌های عاطفی، تکنیکی و معنایی‌اند. از این منظر، لباس یا عکس به همان اندازه که جمله یک مصاحبه نقش بیانی دارد، حامل ردّ بدن، حافظه و کنش هستند.

روش‌های گردآوری داده‌ها مبتنی بر مصاحبه‌های عمیق و مطالعات کتابخانه‌ای بود. در این پژوهش با شش رزمنده و دو اسیر جنگی مصاحبه عمیق انجام شد. پرسش‌ها به صورت نیمه‌ساخت‌یافته طراحی شدند تا امکان کاوش آزادانه تجربه‌های زیسته فراهم گردد. نمونه‌ها از طریق روش نمونه‌گیری گلوله‌برفی انتخاب شدند و مشارکت‌کنندگان دارای تجربه‌های متنوعی از حضور در جبهه‌های جنگ ایران و عراق بودند. دو نفر از مشارکت‌کنندگان سابقهٔ اسارت در زندان‌های عراق را داشتند و بر همین پایه، چارچوب پرسش‌ها در گفت‌وگو با آنان متناسب با شرایط زیسته‌شان تعدیل شد. علاوه بر داده‌های حاصل از مصاحبه، ده کتاب عکس مستند از دوران جنگ که توسط عکاسان مستند در همان دوره تهیه شده بود، مورد بررسی قرار گرفت. از میان این تصاویر، نمونه‌هایی که در آن‌ها پیوند میان بدن رزمندگان و اشیاء به صورت برجسته قابل مشاهده بود، به صورت هدفمند برای تحلیل انتخاب شدند.

تحلیل داده‌ها در فرآیندی غیرخطی و سیال انجام شد. پژوهشگر در مواجهه با داده‌ها از مقوله‌بندی ثابت پرهیز کرد و به جای آن، میان عکس‌ها، روایت‌ها، اشیاء و خاطرات حرکت کرد تا مجموعه‌ای از ریزوم‌ها، شدت‌ها و ژست‌های برآمده از آن‌ها آشکار شود. در این مسیر، نظریه نه به‌عنوان چارچوبی بیرونی، بلکه همچون نیرویی در تماس با داده‌ها عمل کرد؛ مفاهیمی مانند شدت، ژست خُرد یا تکنیسیته درست در لحظه مواجهه با داده پدیدار می‌شدند. بدین ترتیب، تحلیل از دل خود داده‌ها و در جریان رفت‌وآمد میان ماده، تصویر، صدا و روایت شکل گرفت. یک عکس ممکن بود به دست‌نوشته‌ای پیوند بخورد، و آن دست‌نوشته به شیء یا صحنه‌ای از سنگر، و همین زنجیره‌ها شبکه‌ای از معنا را تولید می‌کردند.

در این روش، پژوهشگر ناظر بی‌طرف بیرونی نیست؛ بلکه بخشی از شبکه تفسیر است. فاصله‌گذاری میان انسان و شیء کنار گذاشته می‌شود تا تماس‌های مادی و غیرمادی تجربه جنگ دیده شوند. اعتبار پژوهش نیز از تکرارپذیری آماری به دست نمی‌آید، بلکه از انسجام درونی شبکه تحلیل، چندمنبعی بودن داده‌ها، و هماهنگی جریان معنا با منطق نظری پژوهش حاصل می‌شود. داده‌ها زمانی معتبرند که بتوانند در کنار یکدیگر ریزوم‌هایی بسازند که تجربه زیسته جنگ را نه در قالب روایت خطی، بلکه در شکل بافتی چندلایه و چندعاملی نمایان کنند. به این

ترتیب، روش پژوهش در این مقاله همان چیزی است که متن تلاش دارد نشان دهد: اینکه تجربه جنگ در پیوندهای کوچک، تماس‌های مادی و شدت‌های پراکنده ساخته می‌شود، و تحلیل ریزوماتیک امکان می‌دهد این شبکه پیچیده، ناپیوسته و در حال‌شدن دیده و فهمیده شود.

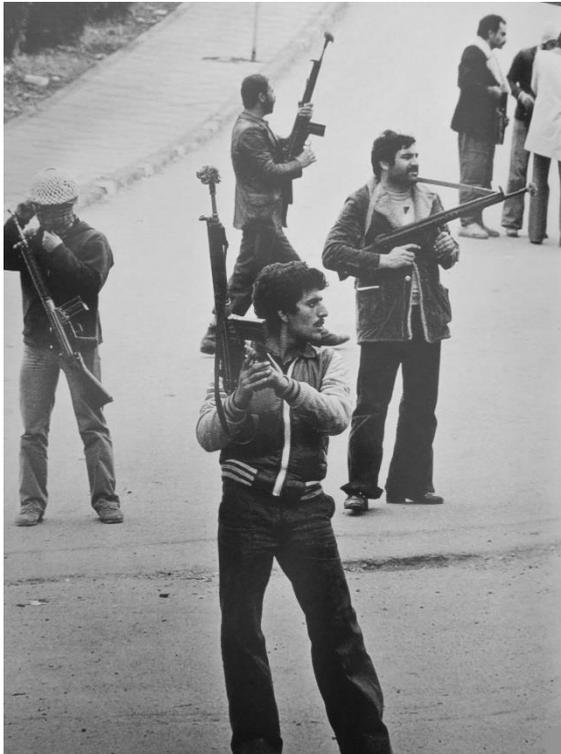
## تحلیل داده‌ها

با به‌کارگیری حرفه‌ای اسلحه در نیروی نظامی ایران پیوندی تکنیکال بین بدن و اسلحه پدید آمد. پیوندی که به بدن سربازان دربار قاجار شکل‌های تازه‌ای بخشید. شکل‌های تازه‌ای که برای مهارت یافتن در اجرای آنها نیاز بود تا سربازان ایرانی آنها را تمرین کنند. به همین سبب، نخستین جزوه برای کار کردن برای اسلحه‌های مدرن با عنوان مشق سرباز در ایران تدوین و در دستور کار تربیت نیروهای نظامی ایرانی قرار گرفت. تربیت سربازها برای کار کردن با اسلحه‌ها به یادآورنده ایده فوکو (۱۹۷۷) در شکل‌گیری جامعه انضباطی است. سپاه نیروهای ایرانی داشت به‌واسطه پیوند خوردن با اسلحه مدرن تربیت می‌شد و نظم مدرن پیدا می‌کرد. شکلی از نظم و نظارت بر بدن سرباز به سبب تنیده شدن با اسلحه مدرن داشت در ایران عصر قاجار پدید می‌آمد.



تصویر ۱. شیوه بصری تعلیم چگونگی تنظیم بدن سرباز در پیوند با اسلحه. (بهلر، ۱۲۹۷ ق.)

در دوران پهلوی اول با شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر و پیاده کردن برنامهٔ یکجانشینی عشایر (واعظ، ۱۳۸۸: ۲۲۰) عملیات جمع‌آوری اسلحه و تحت اختیار گرفتن آنها توسط ارتش انجام شد. شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر با شکل‌گیری ارتش نوین (آریانا، ۱۳۳۵) و جمع‌آوری اسلحه از دست مردم همراه بود. اما در جریان انقلاب ۵۷ ایران گروه مارکسیستی فدائیان خلق به مبارزه مسلحانه روی آورد و دفاع از رسیدن اسلحه به دست مردم، با هدف مبارزه‌ای تمام عیار با حکومت پهلوی بود. با نزدیک شدن به سقوط حکومت پهلوی مردم هرچه بیشتر به اسلحه‌های موجود در پادگان‌ها دست پیدا می‌کردند و مردمی در تیندگی با اسلحه داشت پدید می‌آمد. به سخنی، خلع سلاح حکومت پهلوی با سقوط آن همراه بود.



تصویر ۲. دستیابی مردم به اسلحهٔ درون پادگان‌ها و تنیده شدن آنها با اسلحه در جریان انقلاب ۵۷.

پس از انقلاب ۵۷، از سوی حکومت نوپای اسلامی فراخوان‌هایی اعلان شد تا مردم اسلحه‌ها را به نیروهای نظامی تحویل دهند. از این فراخوان یک یا دوسالی داشت می‌گذشت که جنگ ایران و عراق شروع شد. علاوه بر ارتش، حکومت اسلامی به نیروهای تازه‌ای نیاز داشت تا به صحنه‌های نبرد بروند. از این‌رو، نوجوانان و جوانان مهم‌ترین نیروهایی بودند که برای رفتن به جبهه مناسب بودند. اسلحه‌ها مجدد بین مردم داشت توزیع می‌شد، اما با این تفاوت که هر داوطلب می‌بایست ثبت و کارت هویتی دریافت می‌کرد. کارت هویتی نخستین نیروی غیر بشری بود که به بدن داوطلب هویتی نظامی می‌داد. این کارت‌های هویتی یک شهروند معمولی مرد را به مرد کربلایی با پتانسیل شهادت دگرگون می‌کرد (Aghaie, 2004; Gerami, 2003; Saeidi, 2010). تصویر ۳ چند سرباز ایرانی را نشان می‌دهد که در سوگ شهادت هم‌رزم‌شان کارت هویتی او را در برابر دوربین گرفته‌اند.



تصویر ۳. چند رزمنده کارت هویتی هم‌رزم شهیدشان را به دوربین عکاسی نشان می‌دهند که حاکی از اهمیت داشتن این کارت‌های هویتی است. (تلاش در تصویر فرهنگ جبهه، ۱۳۶۲)

اما برای گذار از یک شهروند به سرباز علاوه بر کارت هویتی به دریافت و تنیده شدن با لباس نظامی هم لازم بود. با پوشیدن لباس نظامی هر نوجوان و جوانی زمان گذار از شهر به میدان جنگ قطعی می‌شد. لباس‌های نظامی برند هویتی را برای نوجوانان و جوانان ایجاد می‌کردند که تحت مفهوم «مرد عاشورایی» و «رزمندهٔ اسلام» قابل تبیین بودند. در جبهه به

لباس‌های رزمندگان «لباس پاکی» (فهیمی، ب ۱۳۸۱) می‌گفتند که نه یک پوشش ساده، بلکه تجسد ایده‌ای عرفانی بود؛ لباسی که در آن گناه نمی‌توان کرد، لباسی که بدن را از آلودگی‌های جهان شهری جدا می‌کرد و آن را برای قربانی شدن آماده می‌ساخت. این لباس‌های نظامی در میدان و فرهنگ جبهه گاهی به تابلوهای اعلاناتی تبدیل می‌شد که رزمندگان در پشت آن شعارهای حماسی یا مذهبی و گاه به طنز می‌نوشتند.

نوع رجزخونی بود... شهید محسن‌زاده پشت پیراهنش نوشته بود مسافر کربلا. [نوشته‌ها] بیشتر حس و حال خود رزمنده‌ها بود و به نوعی رجز خواندن و صبحگاه می‌رفتن می‌دویدن و رجز می‌خواندن شاعرای حماسی می‌دادند و نوحه‌های حماسی می‌خواندن. همه این‌ها رو به چیزشونم به مثلاً به پشت پیرهن‌شون می‌نوشتن. این‌جاها می‌نوشتن لبه می‌نوشتن. به جاهایی که چیز داشته باشه جلوه داشته باشه بین این چیزا رو. رجزها و شعارها رو استفاده می‌کردن اینکه می‌خواد. بازم یه سری خیلی چیزا دیگه توی بعد جنگ انفدر حساسیت نسبت به اون ایجاد شد. مثلاً همین بازوبندا. این بازوبندا درسته اینجا یا فاطمه زهرا می‌نوشتن یا محمد، ولی به نوعی یه نشانه بود. مثلاً بچه‌های تیپ ۲۷ رسول‌الله در عملیات فتح بازوبندشون سبز بود. مثل لشکر عاشورا شاید قرمز. این‌ها یا پیشونی‌بندها باز فکر می‌کنم که بیشتر اعلام آمادگی بود. یعنی اینکه ما آماده‌ایم برای شهادت. همیشه چون شعار معمولاً یا شهادت یا زیارت یا مثلاً یا علی ابن ابی‌طالب یا زهرا یا از این‌ها چیزهای متبرکه رو می‌گفتن. می‌آوردن چیزاشو می‌نوشتن پیشونی‌بندها بازوبندها می‌گم اکثراً علامت بود برای شناسایی اون رزمنده‌ها که از چه یگانی هستند (مصاحبه‌شونده ح.د.ی).

اما رزمنده در چنین شدتی از تنیدگی با لباس رزم همچنان به واسطه ساکی که از خانه با خود به جبهه آورده بود به زندگی در جایی دور از میدان جنگ به‌مثابه یک شهروند پیوند می‌خورد. پیوند با زندگی شهری شکلی از پیوند با مردانگی معمولی است که وظایف زندگی و اقتصادی خانواده را به دوش می‌کشد. اشیای داخل ساک مواردی بودند که حافظه خانه را فعال می‌کردند، مانند یک تی‌شرت، یک نامه، یک عکس، یک مسواک قدیمی یا یک فاشق ساده، و این اشیاء وقتی کنار هم قرار گرفتند ساک را به مکانی برای تجمع معنا تبدیل کردند که انتقال تجربه زیستی را ممکن ساخت.

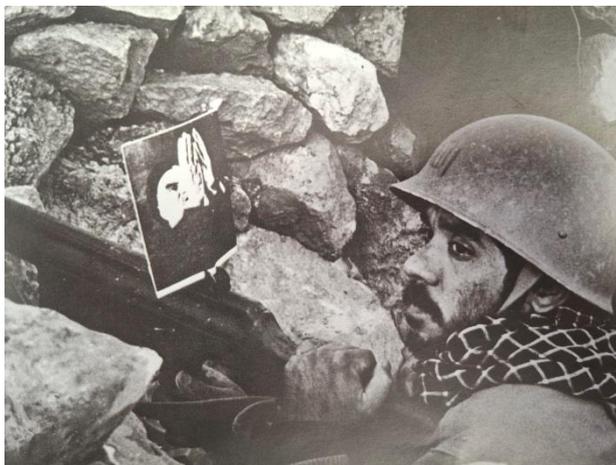
حتی جالبه بدونید که یک کیفی داشتم که همه وسایل هم برای رفتن به جبهه توی همین کیف جا می‌شد. اگه بخوام یک تصویری از این کیف بدم که بگم این کیف چقدر بود، قد و قوارش یه کوله‌پشتی معمولی امروزی رو شما حساب کنید. ... بعد من روش نوشته بودم خط تیره مشهد. من هنوز اون کیف رو دارم و حتی یادمه که وقتی من می‌خواستم برم جبهه برای که از گیر مادرم در برم و خداحافظی نکنم، این کیفمو از پنجره گذاشته بودم تو حیاط. و بعد رفتم تو حیاط این کیفمو برداشتم و رفتم به راه‌آهن (مصاحبه‌شونده ح.ی).

ساک‌ها آستانه‌ای بودند بین خانه و میدان جبهه یا آستانه‌ای بین زندگی و مرگ. بستگی داشت که رزمنده آیا با ساکش به خانه باز می‌گردد یا ساکش را بدون او برای خانواده می‌فرستند. گذار از این آستانه در شب‌های عملیات به موقعیتی اساسی تبدیل می‌شد، زیرا امکان اسلحه‌ای که در تیدگی با بدن رزمنده یک ماشین جنگی را سامان داده بود به‌طور مستقیم و سرنوشت‌ساز در برابر دشمن قرار می‌گرفت و این امکان شهادت را بیش از هر زمان محتمل می‌کرد. از این‌رو، اسلحه مهم‌ترین نیروی غیر بشری رزمی بود که بیشترین تأثیر را بر بدن رزمنده در میدان جبهه می‌گذاشت. آنقدر شدت این تأثیر زیاد بود که رزمنده حس عاطفی و معنوی با سلاح پیدا می‌کرد؛ تا جایی که حتی وارد گفت‌وگو با آن می‌شد.

با این کلاشه رفیق شدم. خیلی رفیق شدم، تا جایی که سر ظهر بود روبرو من یه تک تیرانداز عراقی بود. حالا اون تک تیرانداز با اسلحه دوربین دار. ... اون دو تا از رفیقای ما رو یکی شون بیچاره زن و بچه‌دار بود جوان بود بغل من زد. اینا رو تک تیراندازه خیلی بد می‌زد. من کینه‌ای شدم؛ عقده‌ای شدم؛ سر این گیر دادم به این یارو تک تیراندازه. شروع کردن با هم بازی کردیم بازی می‌کردیم. بچه بودیم دیگه ۱۵ سالگی چیه؟ حالا اون واقعا اومده بود بجنگه من با جنگ تفریح می‌کردم. اون می‌زد من می‌زدم. عین پینگ‌پنگ شده بود. انقدر می‌بینه من از دور دارم انقدر. با کلاشینکفه چون رفیق شده بودم بهش التماس می‌کردم ببین میزنی این دفعه‌ها. باهاش حرف می‌زدم با کلاس. اون یه دونه تیر زد جلو صورت من خورد تو خاک پاشید. خودش خیال کرد منو زده. من ۵ دقیقه نشستم پایین؛ نشستم پایین... [به خودم گفتم] ببین دهن اینو باید تو امروز سرویس کنی. این دو تا رو مظلومانه زد. پنج دقیقه نشستم. اونم با خیال راحت که مثلاً منو زده اومده و ایستاده بالا. من یه دفعه رفتم تو سینهش رگبارو افتاد اینور خاکی (مصاحبه‌شونده ح.د.ی).

این روایت به‌روشنی نشان می‌دهد که سلاح در تجربه زیسته رزمنده به موقعیتی فراتر از یک ابزار صرف ارتقا می‌یابد و در قالب نوعی پیوند بدن‌مند، عاطفی و مادی با سوژه انسانی عمل می‌کند. آنچه در این تجربه برجسته است، نه فقط کارکرد فنی اسلحه، بلکه شکل‌گیری رابطه‌ای است که می‌توان آن را «امتداد یافتن بدن در شیء» دانست؛ وضعیتی که در آن مرز میان دست، نگاه و سلاح فرو می‌ریزد. یونس سرامی فر<sup>۱</sup> (۲۰۱۸) در پژوهش مردم‌نگارانه خود چنین وضعیتی را در میان نیروهای شبه‌نظامی حزب‌الله لبنان توصیف می‌کند و نشان می‌دهد که سلاح (به‌ویژه کلاشینکف) در این بستر به «گره‌گاه مادی-بدنی» بدل می‌شود که نه تنها خشونت را امکان‌پذیر می‌کند، بلکه سوژگی رزمی را سازمان می‌دهد. در این چارچوب، گفت‌وگو کردن رزمنده با سلاح و نسبت دادن خصلت‌های رفاقتی به آن را می‌توان به‌مثابه نوعی هم‌پیکری انسان و شیء خوانش کرد که در آن، کنش جنگی نه از اراده فردی صرف، بلکه از شبکه‌ای درهم‌تنیده از بدن، عاطفه، ماده و حافظه برمی‌خیزد.

بنابراین، در جنگ ایران و عراق، اسلحه فقط یک نیروی غیر بشری معمولی نبود، بلکه عاملی در حمایت از ایدئولوژی دفاع از مرزهای امت اسلامی برای فتح قدس از راه کربلا بود. فتح قدس از راه کربلا ایده‌ای بود که از مرکزیت حکومت اسلامی به رهبری آیت‌الله خمینی معرفی و نشر پیدا کرد. بنابراین، تنیده شدن سلاح رزمنده، که در راه فتح قدس از راه کربلا در حال نبرد بود، با تصویر آیت‌الله خمینی قسمتی مهم از فرهنگ جبهه بود. فرهنگ جبهه متنی بر بازتولید ایدئولوژی نبرد کربلا بود و این نبرد را آیت‌الله خمینی معنا می‌بخشید. ارزش معنابخشی عکس‌های آیت‌الله خمینی در تنیدگی با اسلحه مبتنی بر تقدس‌سازی اسلحه در راه مصرف آن برای هدفی مقدس بود.



تصویر ۴. رزمنده‌ای که اسلحه او در تنیدگی با عکس آیت‌الله خمینی است.

(تلاش در تصویر فرهنگ جبهه، ۱۳۶۲)

بدین‌سان، عکس‌ها در میدان جنگ نقش پیچیده‌ای ایفا می‌کردند؛ از همراهی عاطفی تا شکل‌دهی به هویت جمعی. رزمندگان عکس رهبران سیاسی و مذهبی را بر لباس‌های خود سنجاق می‌کردند؛ رفتاری که ریشه آن تا انقلاب ۵۷ امتداد می‌یابد. عکس‌ها نه تنها حامل ایدئولوژی، بلکه نیرویی عاطفی، انگیزشی و هویتی بودند و تنیدگی آنها با بدن رزمندگان موقعیتی چندوجهی از کنش و معنا ایجاد می‌کرد. وجود دوربین‌های عکاسی و میل به عکس گرفتن قسمتی مهم از فرهنگ جبهه بود.

عکاسی از رزمندگان می‌توانست آخرین عکس‌ها بوده باشد. این عکس‌های آخرین به‌مثابه «عکس هجرتی» بدن رزمنده را در آستانه‌ی یک مرز هستی‌شناسانه قرار می‌داد؛ مرزی که میان زندگی و مرگ کشیده شده بود. وقتی گفته می‌شود: «بچه رزمنده رفتن پیش آقای رضوانی و می‌گفتن آقا از ما یه عکس بگیر. آقای رضوانی هم می‌گفت باشه، من براتون عکس هجرتی می‌گیرم» (مصاحبه‌شونده چ)، این لحظه نه یک ثبت تصویری، بلکه نوعی مناسک تصویری وداع بود. عکس هجرتی به‌مثابه‌ی سندی از آخرین حضور جسمانی رزمنده در جهان مادی عمل می‌کرد؛ بدنی که با گرفتن عکس، پیشاپیش برای مرگ مقدس و ورود به جهان پس از شهادت آماده می‌شد.

این نوع عکاسی، بدن رزمنده را از سطحی زیستی به سطحی آیینی و قدسی منتقل می‌کرد. بدنی که هنوز زنده بود اما در تصویرش به مثابه‌ی بدن در حال عبور از این جهان تثبیت می‌شد. از این رو، عکس هجرتی را می‌توان گونه‌ای از پیش‌نویس مرگ تصویری دانست؛ جایی که رزمنده با آگاهی از امکان شهادت، تصویری برای آینده می‌ساخت تا پس از فقدان، حضورش همچنان در دسترس باشد.

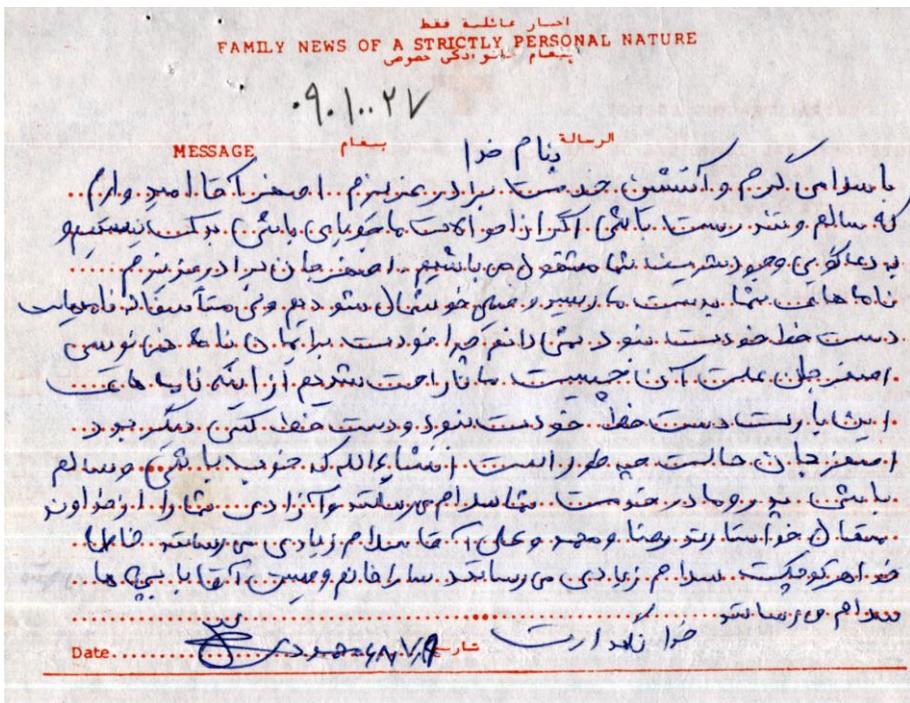
نوشتن بخشی دیگر از امکان ثبت خود، به مانند عکاسی، در شب‌های قبل از عملیات بود. نزدیک‌شدن مرگ در شب عملیات، وضعیت خاصی ایجاد می‌کرد که رزمندگان را به نوشتن نامه یا وصیت‌نامه وامی‌داشت: «شاید این آخرین گفته‌های من باشد که قلم به دست گرفته‌ام و سخن به روی کاغذ می‌آورم» (قسمتی از وصیت‌نامه شهید علی اصغر بذرپاش در رزاقزاده، ۱۳۹۷). رزمندگان در چند روز مانده به عملیات یا شب آن به نوشتن نامه و وصیت‌نامه مشغول می‌شدند. کاغذها، خودکارها، و نامه‌ها به کار گرفته شدند. کاغذ و خودکار مهم‌ترین نیروهای غیربشری اولیه‌ای بودند که در پیوند با رخداد مرگ بدن به کار می‌آمدند.

نوشتن در این لحظه نوعی تنیدگی انسان و شیء بود: نوک خودکار در تماس با کاغذ، نه فقط واژه‌ها، بلکه اضطراب، امید، ایمان و تردید را ثبت می‌کرد. دست‌خط، به‌عنوان اثری از بدن، مادیت‌یافتن ارزش‌ها و افکار فردی بود که ممکن بود چند ساعت بعد دیگر وجود نداشته باشد. این امر نشان می‌دهد که در تجربه جنگ، حتی اشیاء به ظاهر ساده توان آن را داشتند که موقعیت انسان را دگرگون کنند و امکان انتقال بدن به غیاب را فراهم آورند. نامه‌های رزمندگان و شهدا نه تنها حامل محتوای عاطفی و اخلاقی بودند، بلکه بخشی از حضور جسمانی نویسنده را با خود حمل می‌کردند. دست‌خط شهید جنبهٔ مادیت یافتهٔ ارزش‌ها و افکار شهید را نشان می‌داد.

خانواده شهید خوش‌قلب طوسی شاید قریب نزدیک به شاید ۱۰۰ تا نامه از دو تا پسرای شهیدشون دارن که اینها رو مادر سلیقه‌ای همه رو جمع کرده که بعد یکی از دوستانم رفته و همین نامه‌ها رو تبدیل به یک کتاب کرد (مصاحبه‌شونده چ).

اما اهمیت دست‌خط رزمنده به‌مثابه موقعیتی باقی‌مانده از لحظهٔ بدن‌مندی او فقط برای موقعیت غیاب به‌واسطهٔ شهادت کارکرد نداشت، بلکه برای رزمنده‌هایی که به سوژهٔ اسیر تبدیل می‌شدند دارای اهمیت فراوانی بود. قرار گرفتن در موقعیت غیاب به‌واسطهٔ اسارت

اهمیت نیروی غیر بشری نامه و مادیت یافتن دستخط را دو چندان می‌کرد. اسیران به واسطه نامه فرستادن امکان زنده کردن یاد وطن را در فضا-زمان کمپ عراق ممکن می‌کردند. نامه‌ها موقعیتی بودند که اسیر خودش را به مثابه یک ایرانی که دارای وطن دیگری جز کمپ عراق است بازسازی می‌کرد. نامه‌ها حامل دستخط اسیر به مثابه امتداد جزئی از بدن او بودند. این مسئله آنقدر برای خانواده‌های اسیران اهمیت داشت که درخواست داشتند تا اسیران نامه‌ها را با دست خود بنویسند (تصویر ۵)؛ گویی جزئی از بدن آنها توسط دستخط از مرز کمپ‌های عراق عبور می‌کرد و به خانواده در وطن می‌رسید.



تصویر ۵. تصویری از نامه خانواده یکی از اسرا که از او می‌خواهند با دستخط خودش نامه بدهد.

سه گانه «عکس، کاغذ و خودکار» در تجربه اسارت تنها مجموعه‌ای از ابزارهای ارتباطی نبود، بلکه شبکه‌ای فعال از نیروهای انسانی و غیربشری بود که عاملیت را میان انسان و ماده

بازتوزیع می‌کرد. همان‌گونه که هایلز<sup>۱</sup> (۱۹۹۹) نشان می‌دهد، در موقعیت‌های بحرانی، مرز میان انسان و شیء از میان می‌رود و آنچه شکل می‌گیرد نوعی تیندگی وجودی است که در آن اشیاء نیز در عمل اجتماعی مشارکت می‌کنند. در کمپ‌های اسارت نیز این سه شیء تنها واسطه‌های انتقال پیام نبودند، بلکه کنش‌گرانی بودند که حضور، حافظه و حیات اجتماعی اسیر را بازتولید می‌کردند و اجازه می‌دادند بدن غایب در قالب ردهایی مادی تداوم یابد.

در این میان، کاغذ نقش سطح مادیتی را ایفا می‌کرد که بدن، حافظه و تجربه زیسته اسیر می‌توانست بر آن حک شود. این امر مطابق با تحلیل سون‌لایتنر (۲۰۲۴) است که نشان می‌دهد اشیاء در بستر جنگ و آوارگی به «اشیای زندگی‌نامه‌ای» تبدیل می‌شوند؛ یعنی چیزهایی که حامل بخش‌هایی از هویت و حیات انسانی‌اند و در طول زمان معنا و کارکردشان تغییر می‌کند. تولید کاغذ از طریق مواد ابتدایی مانند جعبه پودر رختشویی در کمپ‌های اسارت، همان فرایندی است که این نویسنده توضیح می‌دهد: بدن انسان، ماده خام و شرایط زیستی جدید در یکدیگر ادغام می‌شوند و شیئی تولید می‌شود که نه تنها کاربرد عملی، بلکه کارکرد حافظه‌ای و وجودی پیدا می‌کند.

خودکار، در این شبکه، ابزار بازتولید بدن است. دست‌خطی که بر کاغذ نقش می‌بست، رد مستقیم بدن و حرکت عضلانی اسیر بود و همین باعث می‌شد هر نوشته حامل حضور جسمانی او باشد. فرنکس<sup>۲</sup> (۲۰۱۰) در پژوهش خود درباره اشیای ملموس جنگ نشان می‌دهد که چگونه آثار کوچک و لمس‌پذیر سربازان -از جمله نوشته‌های دست‌ساز- حامل عاطفه و هویت‌اند و همین مادیت است که آن‌ها را به رسانه‌هایی برای بقا تبدیل می‌کند. بنابراین، ممنوعیت خودکار و نوشتن در کمپ‌های اسارت در عراق فقط ممنوعیت یک ابزار نبود، بلکه تلاش برای حذف امکان بازتولید حضور زندانی بود؛ حضوری که از طریق متن، خط، فشار دست و جوهر ثبت می‌شد و در قالب نامه به بیرون راه پیدا می‌کرد.

عکس، سومین جزء سه‌گانه، حامل حافظه و عاطفه بود. اهمیت عکس برای اسرا را می‌توان با یافته‌های آینه‌وس<sup>۳</sup> (۲۰۱۳) هم‌راستا دانست که نشان می‌دهد چگونه اشیای به ظاهر

---

1 Hayles  
2 Furneaux  
3 Einhaus

زودگذر مانند تکه کاغذها، عکس‌ها یا کارت‌پستال‌ها در موقعیت‌های جنگی تبدیل به عناصر کلیدی حافظه فردی و جمعی می‌شوند. عکس در کمپ امکان «خانه‌مندی عاطفی» را برای اسیر فراهم می‌کرد؛ یعنی بازگشت به زمانی که خانواده، مکان و تعلق وجود داشت. علاوه بر این، به اشتراک گذاشتن عکس‌ها در میان اسرا نشان‌دهنده آن است که این شیء از دارایی فردی فراتر رفت و به رسانه‌ای جمعی برای ایجاد پیوند و ساخت حافظه مشترک بدل شد؛ امری که در مطالعات حافظه جنگ نیز مشاهده شده است.

وقتی این سه شیء را به صورت شبکه‌ای واحد در نظر بگیریم، می‌توانیم آن را نوعی «ماشین مقاومت» بنامیم؛ ماشینی که همانند تحلیل‌های پسانسان‌گرایانه جنگ، از جمله در کار کودورت<sup>۱</sup> و هابدن<sup>۲</sup> (۲۰۱۵)، نشان می‌دهد که جنگ نه حاصل کنش انسان تنها، بلکه برآمده نظامی مرکب از انسان‌ها، اشیاء و مواد است. این سه‌گانه نیز در اسارت، نظامی کوچک اما قدرتمند ساخته بود: کاغذ سطح بقا و ثبت بود؛ خودکار ابزار بازتولید بدن بود؛ و عکس حامل عاطفه و حافظه. عمل آن‌ها در تنیدگی با یکدیگر، امکان احیا و تداوم حضور انسانی را فراهم می‌کرد و به اسرا اجازه می‌داد در دل زمان تهی و بی‌رحم اسارت، نوعی زندگی حداقلی اما معنادار بسازند.

میدان جنگ ایران و عراق را می‌بایست میدانی معنادار در نظر گرفت. معنایی از نبرد حق علیه باطل که امتداد نبرد کربلا بود. گویی نبرد حق علیه باطل ارزشی است که در طول تاریخ اسلام به شکل‌های مختلف جنبه عملیاتی پیدا کرده است و مهم‌ترین یا اثربخش‌ترین آن نبرد حق علیه باطل در میدان کربلا بود. از این رو، جنگ ایران و عراق پس از انقلاب ۵۷ که به شکل‌گیری حکومت و امت اسلامی منجر شد، به بازتولید نبرد حق علیه باطل سرانجام پیدا کرد. معناهای نبرد حق علیه باطل در قالب استعاره‌ها و نمادها بر روی دیوارهای شهر و حتی درون جبهه‌ها نقاشی می‌شد. قسمت مهمی از مادیت جنگ ایران و عراق بر روی دیوارهای شهر پیاده می‌شد. دیوارهای شهر که در قبل از انقلاب ۵۷ حامل پیام‌های انقلابی بودند پس از انقلاب ۵۷ و در جریان جنگ ایران و عراق به نمایان‌کننده و نشر دهنده ارزش‌های کربلایی

1 Cudworth

2 Hobden

جنگ تبدیل شدند. دیوارها از مادیت جدا کنندهٔ فضاهای شهری به مادیتی در خدمت تبلیغ برای دفاع از ارزش‌های جنگ دگرگونی پیدا کردند.



تصویر ۶۶ دیوارهایی که کارکرد نشر ایدئولوژی جنگ را بر عهده داشتند (محمودی و سلیمانی، بدون تاریخ).

علاوه بر دیوارها، در جبهه تابلو نوشته‌هایی بود که جریان ایدئولوژیک و عاشورایی جنگ را به یاد رزمندگان می‌آورد. تابلوها حاوی شعارهایی بود که فرهنگ جبهه را به ارزش‌های معنوی پیوند می‌زد. علاوه بر دیوارهای سنگرها و پناهگاه‌ها، تابلو نوشته‌های جبهه نیز بخشی مهم از معماری نمادین جنگ را شکل می‌داد؛ معماری‌ای که در ظاهر ساده، اما در عمل آکنده از بار ایدئولوژیک، عاطفی و فرهنگی بود. این تابلوها در نقاط مختلف خطوط مقدم نصب می‌شد: در ورودی سنگرها، کنار جاده‌های مواصلاتی، روی خاکریزها، و حتی بر دیواره‌های موقت ساخته شده از چوب یا حلب. هر تابلو همچون یک «گره معنایی» عمل می‌کرد که فرهنگ روزمرهٔ جبهه را به شبکه‌ای گسترده‌تر از باورهای دینی، تاریخی و انقلابی متصل می‌ساخت. شعارهایی مانند «کلُّ یومِ عاشورا و کلُّ أرضِ کربلا»، «یا حسین»، «هیئات منا الذله»، یا جملات کوتاهی چون «برای رضای خدا بکنج»، «خدا با ماست» و «راه کربلا از

این جا می‌گذرد» تنها ابزار تهییج نبود؛ آن‌ها راه‌هایی برای ترجمه لحظه‌های جنگ به تاریخ مقدس بود.



تصویر ۷. حضور و اهمیت تابلوهای ایدئولوژیک در جبهه برای به یاد آوری ارزش‌های جنگ (فهمی، ۱۳۶۹).

تابلوها پیوندی نمادین میان اکنون جنگ و گذشته اسطوره‌ای-مذهبی برقرار می‌کردند و به این ترتیب، رزمنده نه فقط درگیر یک عملیات نظامی، بلکه درگیر یک «واقعۀ معنوی» می‌شد. این سازوکار، همان چیزی است که نظریه‌پردازان حافظه جمعی از آن با عنوان قدسی‌سازی موقعیت یاد می‌کنند: فرایندی که وضعیت عادی را با اتصال به روایتی بزرگ‌تر به تجربه‌ای استعلایی بدل می‌کند. در میدان‌های مین، مسیرهای منتهی به خط مقدم یا نزدیک مناطق خطر، تابلوها به شکل خاصی عمل می‌کردند؛ آن‌ها هم هشدار بودند و هم تسلی. هشدار از این جهت که ورود به منطقه‌ای مرگبار را اعلام می‌کردند، و تسلی از آن جهت که مرگ را در افق شهادت جای می‌دادند و آن را قابل تحمل می‌کردند. بدین ترتیب، تابلوها نه تنها اطلاع‌رسان بودند، بلکه سامان‌دهنده تجربه زیسته مرگ نیز محسوب می‌شدند.

نکتهٔ مهم این است که این تابلوها فقط پیام‌های زبانی نداشتند؛ آن‌ها با مادیت خود نیز معنا تولید می‌کردند. نوشته‌هایی که با رنگ‌های قرمز یا مشکی روی چوب، فلز، پارچه یا ورقه‌های حلب نوشته شده بود، در دل شرایط سخت جوی و خطرهای جبهه، حضور مادی‌شان اثری از مقاومت داشت. تابلو نه فقط حامل شعار، بلکه خود تبدیل به شیئی می‌شد که «یادآوری را جسمیت» می‌بخشید. رزمندگان هنگام عبور از کنار این تابلوها، نه تنها واژه‌ها را می‌دیدند، بلکه با ماده‌ای مواجه می‌شدند که در دل میدان جنگ استوار ایستاده بود. این مواجهه، همان چیزی است که در تحلیل پسانسان‌گرایانه می‌توان آن را عاملیت شیء نامید: شیئی که به واسطه حضور، موقعیت جنگی را شکل می‌دهد و بر ادراک، احساس و کنش رزمندگان اثر می‌گذارد.

تابلوها همچنین بخشی از ریتم استقرار و حرکت رزمندگان را شکل می‌دادند. در جاده‌های منتهی به عملیات، این نوشته‌ها همچون ایستگاه‌هایی بود که در میان خستگی، ترس یا اضطراب، معنا را دوباره فعال می‌کرد. بسیاری از رزمندگان در روایت‌های خود اشاره کرده‌اند که در شب‌های پیش از عملیات، خواندن همین تابلوها ضرباهنگ روحی آنان را تغییر می‌داد؛ نوعی آمادگی اخلاقی و احساسی ایجاد می‌کرد که در دل آن، عملیات نه وظیفه‌ای نظامی، بلکه مشارکت در یک روایت پرکششی از ایمان تعبیر می‌شد.

در مجموع، می‌توان تابلوهای جبهه را نه فقط رسانه‌هایی برای انتقال شعار، بلکه ابزارهایی برای تشکل جهان معنایی جنگ دانست؛ عناصری که فضای جبهه را از یک محیط نظامی به عرصه‌ای آیینی تبدیل می‌کرد. این تابلوها همچون خطوطی از معنای مقدس در دل جغرافیای جنگ کشیده شده بود؛ خطوطی که هم مسیر حرکت رزمندگان را علامت‌گذاری می‌کرد و هم مسیر معنایی نبرد را.

در مجموع، نیروهای غیر بشری شبکه‌ای از روابط را شکل دادند که امکان جنگ را ممکن می‌کرد. این نیروهای غیر بشری در تنیدگی با نیروهای انسانی به برآمدن فرهنگ مادی جنگ منجر شد. فرهنگ مادی جنگ موقعیت ظهور ارزش‌های جامعه ایران در دهه ۶۰ بود. ارزش‌های جنگ نیاز به فرم‌های مادی داشت تا عاملیت تأثیرگذاری پیدا کنند و این در شبکه‌ای از انواع مختلف نیروهای غیر بشری عملی شد.

## نتیجه‌گیری

جنگ ایران و عراق را می‌توان به‌مثابه میدان چگالی نیروها فهم کرد؛ میدانی که در آن مرز میان انسان و شیء، ذهن و ماده، بدن و تکنیک به‌طور مداوم در حال لغزش، بازتعریف و تولید دوباره است. آنچه در این پژوهش آشکار شد نه صرفاً نقش اشیاء به‌عنوان پس‌زمینه‌ی تجربه جنگ، بلکه ظهور آن‌ها به‌مثابه کنشگرانی بود که خود در معماری معنای جنگ مشارکت داشتند. جنگ، در این افق، رویدادی انسانی نیست، بلکه رخدادی میان‌مادی است؛ عرصه‌ای که در آن اشیاء، تصاویر، ابزارها و فضاها به شبکه‌ای از زندگی بدل می‌شوند.

اسلحه در این خوانش، تنها ابزار کشتن نیست، بلکه امتداد بدن و بازآرایی حسی آن است؛ جایی که مرز میان «من» و «ابزار» در لرزش ماشه، گرمای فلز و ریتم نفس فرو می‌ریزد. کارت‌های هویتی، لباس‌های نظامی و نشانه‌های بدنی نه صرفاً عناصر اداری و نشانه‌شناختی، بلکه فناوری‌های دگرگونی سوژه‌اند؛ سازوکارهایی که بدن را از وضعیت مدنی به وضعیت جنگی منتقل می‌کنند و آن را درون نظمی تازه از معنا جای می‌دهند.

عکس‌ها، نامه‌ها و وصیت‌نامه‌ها را می‌توان «ماشین‌های کوچک بقا» نامید؛ دستگاه‌هایی خرد که امکان حضور بدن در غیاب را فراهم می‌کنند. تصویر، نوشتار و دست‌خط به جای آن‌که صرفاً حافظ خاطره باشند، بدن را در ماده تثبیت می‌کنند و از آن سطحی می‌سازند که مرگ نتواند به‌طور کامل آن را خاموش کند. در این منطق، کاغذ، خودکار و تصویر به فناوری‌های هستی‌شناختی بدل می‌شوند که استمرار زندگی را در دل وضعیت حدی ممکن می‌سازند.

دیوارها و تابلوهای جبهه را می‌توان به‌مثابه «پوست دوم جنگ» فهم کرد: سطوحی که بر آن‌ها حافظه، ایدئولوژی و تجربه زیسته رسوب می‌کند. این سطوح تنها حامل پیام نیستند، بلکه خود میدان تولید معنا هستند؛ میدان‌هایی که فضا را قدسی کرده و حرکت بدن‌ها را درون نقشه‌ای از دلالت‌های تاریخی-مذهبی هدایت می‌کنند. جنگ، در این سطح، نه فقط در بدن‌ها بلکه در معماری فضا رسوب می‌کند.

از خلال این خوانش، ماشین جنگ نه به‌صورت یک ساختار منسجم، بلکه به‌مثابه شبکه‌ای از اتصال‌های ناپایدار، هم‌پوشانی‌ها و تماس‌های پیوسته ظاهر می‌شود؛ ماشینی که از دل لرزش‌های خرد، ژست‌های نانوشته، تماس‌های مادی و شدت‌های عاطفی خود را بازتولید

می‌کند. انسان در این ماشین نه مرکز جهان، بلکه یکی از گره‌های آن است که همراه با اشیاء، تصاویر و فضاها در حال شدن است.

بدین‌سان، جنگ ایران و عراق را می‌توان نه به‌عنوان گذشته‌ای بسته، بلکه به‌مثابه آرشویی زنده از کنش اشیاء و بدن‌ها دید؛ آرشویی که هنوز در بافت حافظه فرهنگی ایرانی حضور دارد و از خلال اشیاء به حیات خود ادامه می‌دهد. این رویکرد، راهی برای فهم جنگ به‌مثابه پدیداری مادی-حسی می‌گشاید؛ جایی که تاریخ نه فقط نوشته می‌شود، بلکه لمس می‌گردد.

**تعارض منافع:** این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «بازخوانی جنگ ایران و عراق به‌واسطه اشیاء» است که با حمایت مالی حوزه هنری انجام شده است.

## منابع

- فرزید، محمدمهدی؛ رضایی، احمد؛ جانعلی‌زاده چوب‌بستی، حیدر (۱۳۹۷). حافظه جمعی و هویت ایرانی. *فصلنامه مطالعات ملی*، ۱۹ (۷۳)، ۳-۲۰.
- تلاش در تصویر فرهنگ جبهه (۱۳۶۲). تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- فهیمی، مهدی (۱۳۶۹). فرهنگ جبهه (تابلو نوشته‌ها) جلد دوم. تهران: حوزه هنری سازمان انقلاب اسلامی.
- محمودی، حسن؛ سلیمانی، ابراهیم (بی‌تا). *جلوه‌هایی از هنر انقلاب*. قم: بخش فرهنگی و هنری دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- واعظ، ن. (۱۳۸۸). *سیاست عشائری دولت پهلوی اول*. تهران: تاریخ ایران.
- آریانا، ب. (۱۳۳۵). *تاریخ ارتش نوین ایران: بخش نخست از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ خورشیدی*. تهران: ستاد بزرگ ارتشداران.

- Aghaie, K. (2004). *The martyrs of Karbala: Shi'i symbols and rituals in modern Iran*. University of Washington Press.
- Archive of Modern Conflict. (2020). *Collection catalogue*. Archive of Modern Conflict. <https://archiveofmodernconflict.com/>
- Auslander, L., & Zahra, T. (2018). *Objects of war: The material culture of conflict and displacement*. Cornell University Press.
- Cudworth, E., & Hobden, S. (2015). The posthuman way of war. *Security Dialogue*, 46(6), 513-529. <https://doi.org/10.1177/0967010615596499>
- Cudworth, E., & Stevens, S. (2015). *The posthuman way of war*. Routledge.
- Deleuze, G., & Guattari, F. (1987). *A thousand plateaus: Capitalism and schizophrenia* (B. Massumi, Trans.). University of Minnesota Press.

- Einhaus, A.-M. (2013). Scraps of paper: First World War short fiction and the ephemeral. *Journal of the Short Story in English*.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison* (A. Sheridan, Trans.). Pantheon Books.
- Furneaux, H. (2021). *Sharing the stuff of war: Soldier art, textiles, and tactility*. Oxford University Press.
- Hayles, N. K. (1999). *How we became posthuman: Virtual bodies in cybernetics, literature, and informatics*. University of Chicago Press.
- Hodgkin, K., & Radstone, S. (2003). *Contested pasts: The politics of memory*. Routledge.
- Manning, E. (2016). *The minor gesture*. Duke University Press.
- Masny, D. (2013). Rhizoanalytic pathways in qualitative research. *Qualitative Inquiry*, 19(5), 339–348. <https://doi.org/10.1177/1077800413479559>
- Massumi, B. (2015). *Politics of Affect*. Polity Press.
- Saeidi, S. (2010). Creating the Islamic Republic of Iran: Wives and daughters of martyrs, and acts of citizenship. *Citizenship Studies*, 14(2), 113–126.
- Saramifar, Y. (2017). Enchanted by the AK-47: Contingency of body and the weapon among Hezbollah militants. *Journal of Material Culture*, 23(1), 83–99. <https://doi.org/10.1177/1359183517725099>
- Saunders, N. J. (2013). *Material culture, memory and the First World War*. Cambridge University Press.
- Saurma-Jeltsch, L. (2010). *About the agency of things, of objects and artefacts*. Heidelberg University, ArtDok Archive.
- Sonnleitner, J. (2024). Memory and materiality: The becoming of biographic objects after war and forced displacement. *Journal of Material Culture*, 29(3), 361–376. <https://doi.org/10.1177/13591835241275867>